



کاش داکتر عبدالله و داکتر غنی قوم گرامی بودند نویسنده: رتبیل شامل آهنگ

جنرال دوستم از دست پرورده های جنگ سرد است. یعنی از زمانیکه تشخیص دوست و دشمن آنقدرها مشکل نبود. اما طوریکه دیده می شود، بازی گنج کننده ی ایالات متحده ی امریکا در افغانستان قطب نمای سیاسی جنرال دوستم را نیز سر در گم ساخته است. معاون اول رئیس جمهور در حال حاضر درست نمی داند که آیا دشمنانش آنانی اند که مسلح به دروازه های فاریاب رسیده اند و یا افراد که در دفاتر مجهز در کابل، اسلام آباد، تهران و یا واشنگتن نشسته اند. جنرال دوستم از مدتی به این سو متوجه شده است که چوکی که برایش داده شده است، نام دارد ولی قدرت ندارد. این موضوع اعتبار و حیثیت او را نزد طرفدارانش کم می سازد. جنرال کار کشته می داند که هرگاه به "دلچک" کابل مبدل شود، پشتیبانی هواخواهانش را از دست می دهد. به این اساس آنچه را که داخل حکومت مشاهده می کند به شیوه ی مخصوص خودش مورد انتقاد قرار می دهد و از جمله، داکتر عبدالله و داکتر غنی را قوم گرامی می خواند.

به باور من جنرال دوستم در اینجا اشتباه می کند. ایکاش داکتر عبدالله و داکتر غنی، با همه ی عواقب تباه کن که قوم گرایی دارد، قوم گرامی بودند. در این صورت حد اقل برای حفظ منافع یک قوم بخصوص تلاش می کردند. اما برداشت من این است که رئیس جمهور و رئیس اجرائیه قوم گرامی نه، بلکه معامله گر هستند. آنها بر اساس خواست واشنگتن به قدرت رسیده اند. بناءً هدف یا وظیفه ی نخست آنها حفظ علایق امریکا است. و در قدم دوم تلاش هردو برای حفظ امتیازاتی است که چوکی های دولتی به آنها داده است.

در رابطه با آنچه که مربوط به علایق امریکا در افغانستان می شود، دیدگاه ها و تحلیل های زیادی مطرح شده است. به باور من، هرگاه از رقابت های واشنگتن با روسیه، چین و هند بگذریم، دو نکته را می توان در این جا یادآور شد: نخست اینکه حکومت های امریکا نیاز به یک تهدید خارجی دارد تا دست باز تر در تطبیق برنامه های خود داشته باشد. این درس را سیاست مداران امریکا از جنگ های گرم و سرد قرن گذشته آموختند. امریکا در نیمه ی اول قرن 20 از سوی آلمان تهدید می شد، در نیمه ی دوم از سوی

اتحاد جماهیر شوروی و حالا ظاهراً از سوی گروه های اسلامی-تروریستی. جنگ امریکا در مقابل تروریزم - اسلامی وارد پانزدهمین سال خود می شود. این جنگ به حکومت های امریکا اجازه می دهد تا چتر جاسوسی و کنترل خود را در تمام جهان پهن کند و از سوی دیگر سالانه صد ها میلیارد دلار را برای حفظ امنیت و نابودی دشمنان این کشور خرج کند. پولی هنگفتی که بیشتر به جیب شرکت های امریکایی سرازیر می شود.

از این رو "بازی بزرگ" که زمانی در افغانستان جریان داشت حالا جای خود را به "تجارت بزرگ" داده است. هدف سیاست "تجارت بزرگ" ایجاد بحران، کنترل بحران و تداوم بحران است. امریکا و هم پیمانانش تنها در افغانستان بیشتر از یک تریلیون دلار مصرف کرده اند. اما در افغانستان هنوز هم جنگ بعد از 15 سال ادامه دارد و شاید 50 و یا 100 سال دیگر نیز ادامه داشته باشد. البته مشکل اصلی فاجعه ی افغانستان بر می گردد به مردم افغانستان که شرایط را برای سوء استفاده ی دیگران مهیا می سازند.

به اساس آنچه که گفته شد، داکتر عبدالله و داکتر غنی چون مقام و قدرت خود را از سوی امریکا گرفته اند، همه ی تلاش خود را به خرج می دهند تا وظایف خود را که همانا "ایجاد بحران، کنترل بحران و تداوم بحران است"، بدرستی انجام بدهند. از این رو گاهی دمکرات می شوند و گاهی بنیادگرا، گاهی از سنتگرایی صحبت می کنند و گاهی از مدرنیته. گاهی ملی گرا می شوند و گاهی هم قوم گرا. قوم گرایی داکتر عبدالله و داکتر غنی به شکل امتیاز دهی به گروه های مخصوص تاجیک و پشتون است تا پشتیبانی آنها را بدست بیاورند. در این میان هر چه فاصله بین اقوام افغانستان بیشتر گردد به همان اندازه داکتر عبدالله و داکتر غنی از آن سود می برند.

آنایکه بیشتر به تاجیک بودن و پشتون بودن فکر می کنند تا به انسان بودن، بدون شک که اظهارات اخیر جنرال دوستم را توهین به مقدسات خود تلقی می کنند. امید این دوستان حد اقل یکبار خود از بپرسند که آیا داکتر عبدالله و داکتر غنی واقعاً کدام درد تاجیک ها و پشتون ها را دوا کرده اند؟